

قتل فجیع افشارطوس

(۳)

ادامه: قتل فجیع افشارطوس بر گرفته از تاریخ جامع ملی شدن نفت ص ۵۸۷ تا ص ۵۹۲

روز ششم حادثه یکشنبه ۶ اردیبهشت ۱۳۳۲

در روز ششم مأموران و مخبرین جرایم به سوی لشکرک حرکت می‌کنند و در میان سکوتی غم‌انگیز به ده‌تلو می‌رسند و از آنجا به ده دیگری به نام لثیان می‌روند. ساعت پنج صبح دادستان تهران، بازپرس دادسرا، رئیس پزشکی قانونی، رئیس اداره آگاهی، مأمور رکن دوم ستاد ارتش به محل دفن جسد می‌رسند و در ساعت شش صبح پس از پنج روز تلاش مداوم جنازه افشار طوس را با لباس افسری از خاک بیرون می‌آورند.

وضع رقت‌انگیز و دلخراش جنازه هر بیننده‌ای را به لرزه درمی‌آورد چشمان افشار طوس با با دستمال بزرگی بسته بودند. یک دستمال بزرگ هم توی دهان و یکی هم توی

لوله‌های بینی‌اش فرو کرده بودند و با یک رشته طناب ابتداء کتف او را در هم پیچیده و دنباله‌اش را از وسط پای مقتول گذرانده می‌جای دستش را به هم پیچیده بودند. پاهایش را نیز با طناب دیگری محکم پیچیده بودند و جنازه را در زیر خاک نزدیک نهر دفن کرده بودند. اثر دو رشته طناب بر روی گلوئی مقتول دیده می‌شد و نشان می‌داد که افشار طوس را عده‌ای که دو، سه نفر بوده‌اند خفه کرده‌اند و به محض عقب‌زدن خاک‌ها نیز بوی آزاردهنده کلروفرم برای دومی‌ن بار به مشام حاضران خورد.

وقتی که نماینده دادستان لباس او را از پشت به عقب زد چند لکه قرمز و سفید در پشت جسد به نظر رسید. یک سوراخ هم در بازوی چپ مشاهده شد که معلوم بود آلت برنده‌ای سوراخ کرده و تا قسمت سینه جلو آمده است. روی دست چپ هم اثر تریق آمپول بیهوشی معلوم بود. در یکی از جیب‌های آن مرحوم قرآن کوچکی یافتند و پس از معاینه سطحی، روپوشی روی جنازه کشیدند و آن را به وسیله پیرانکاره تا کنار جاده حمل کردند و در آنجا یک گروهان احترامات نظامی به جا آورد و جنازه‌اش را با آمبولانس به اداره پزشکی قانونی بردند و پس از معاینه پروانه دفن صادر شد.

گفته شد که مشارالیه پس از این که به دام توطئه‌کنندگان افتاده چند روز زنده بوده است. وجود مقداری ته سیگار و پوست تخم‌مرغ در محل حادثه مؤید این نظریه بود و جای پای اسب نیز که در طول جاده دیده می‌شد. دلالت داشته بر این که مدتی که افشار طوس در غارتلو زیر نظر بوده عده‌ای به آنجا آمد و رفت می‌کرده‌اند.

در این روز محافل مطلع در باره این که برای چه افشار طوس شب سه‌شنبه به منزل خطیبی رفته و چرا او را به قتل رساندند اظهار داشتند که افشار طوس در نظر داشته با استفاده از حسین خطیبی، روابط بین دکتر بقایی و پاره‌ای از افسران بازنشسته را با دولت التیام دهد و توافقی به وجود آورد اما توطئه‌کنندگان نیز قصد داشته‌اند به این بهانه افشار طوس را که مردی زرنگ و کاردان بوده است به دام بیندازند تا مانع پاره‌ای از اقدامات بعدی آن‌ها نشود.

روز هفتم حادثه، دوشنبه ۷ اردیبهشت ۱۳۳۲

در یک هفته‌ای که از این توطئه عجیب گذشت توجه کلیه محافل داخلی و خارجی به سوی ایران و جریانات این کشور جلب شده بود. همه مردم از خود می‌پرسیدند که چرا رئیس شهربانی را کشتند؟ چرا رئیس شهربانی تنها به منزل حسین خطیبی رفت؟ جنایتکاران به چه منظوری افشار طوس را تا دو روز زنده نگه داشتند؟ محرکین و مسببین این جنایت چه کسانی می‌باشند؟ آیا اسرار سیاسی قابل ملاحظه‌ای در میان است؟ آیا همانطور که شایع است چندتن از مقامات مسئول در این کار دخالت دارند؟ در این موارد یک مسئله دیگر هم گفتنی است و آن این که تحقیق از دکتر مظفر بقایی کرمانی به علت عدم تمایلات شاه و مخالفان دولت در مجلس هیچ‌گاه ممکن نشد.

در اینجا برای این که معلوم شود چگونه مقدمات کار را فراهم کرده‌اند تا مرحوم افشار طوس را به دام بیندازند باید به کوتاهی به حادثه دیگری اشاره شود.

روز سوم فروردین ۱۳۳۲ جوانی سی‌ساله به نام حسین ذبیح‌پور کارمند شهربانی کل کشور مفقود می‌شود و در تحقیقات بعدی معلوم می‌شود که حسین ذبیح‌پور دوسال از مأمورین فعال اداره آگاهی بوده و احساسات و تعصب خاصی نسبت به دکتر مصدق داشته است و چند مرتبه هم به برادر و خواهر خود گفته است که بالاخره با اقداماتی که علیه دولت دکتر مصدق می‌شود و ما از آن اطلاع داریم دولت سقوط خواهد کرد.

حسین ذبیح‌پور به هنگام خلع‌بند در آپادان توطئه‌ای را کشف کرده و به این کار که رنگ وطن‌پرستی داشته فخر و مباهات می‌نموده است. قتل این جوان نیز مانند قتل سرتیپ افشار طوس دردناک و قدری هم مکتوم مانده و می‌توان گفت که جزئیات آن هیچ‌گاه معلوم نشد... جنازه حسین ذبیح‌پور در کوه‌های کلاک کرج (همانجایی که در ۲۵ فروردین مقداری اسلحه با پلاکاردها مخصوص کشف شده) بود پیدا می‌شود و بعداً رئیس اداره آگاهی کرج اظهار می‌دارد که جسد ذبیح‌پور کارمند اداره آگاهی تهران هم مانند جسد افشار طوس درحالی که پیراهن سفید با کراوات مشکی و یک زیرشلواری به تن داشته دفن شده بود و در بالای سر جنازه یک آئینه و شانه و یک دفترچه که اوراق نوشته شده آن را کنده بودند کشف شده است.

باز پرس شعبه چهار دادسرای نظامی در این باره گفته بود که در نتیجه تحقیقات معلوم می‌شود مرحوم ذبیح‌پور را کشته‌اند و دلایلی برای اثبات ادعای خود ارائه داده بود که:

۱- محل جرم سی کیلومتر از کرج دور است و در میان کوه‌های صعب‌العبور قرار دارد و اگر کسی بخواهد خودکشی کند هیچ وقت سی کیلومتر راه صعب‌العبور را طی نمی‌کند.

مقتول قبل از مرگ با شخص دیگری گلاویز شده و موهای سر او در اثر کشیدن کنده شده است.

۳- در محل جرم جای پای زیادی دیده شده که از جای پای طبیعی عمیق‌تر است و نشانگر این می‌باشد که در اثر کشمکش بین چند نفر به وجود آمده است.

۴- در روی شکم مقتول آثار ضربه زیاد دیده شده است.

۵- مسئله‌ای که بیش از همه دلیل مقتول شدن حسین ذبیح‌پور می‌باشد این است که مطابق فرائن و مدارک به دست آمده حسین ذبیح‌پور کارگاه شخصی مرحوم افشار طوس بوده و چند روز پیش از ریودن افشار طوس مقتول شده است.

باید به این نکته نیز توجه نمود که مرحوم افشار طوس دارای دو کارآگاه بوده یکی حسین ذبیح‌پور که مسلماً به اشاره کسانی که افشار طوس را کشتند از بین رفته است و دیگر ناصر زمانی عضو حزب زحمتکشان دکتر بقائی که همدست قاتلین افشار طوس بوده و حتی پس از فاش شدن قضیه هم مأموران را از محلی که افشار طوس را به آنجا برده بودند مطلع نکرده است و در اینجا به این سوال برمی‌خوریم که چطور افشار طوس وقتی که کارآگاهش را می‌کشند متوجه خطر نمی‌شود و تردید به خود راه نمی‌دهد و حتی به شو فر خود نمی‌گوید که به منزل حسین خطیبی می‌روم.

باری، ساعت نه و بیست دقیقه سه‌شنبه ۳۱ فروردین ۱۳۳۲ ناگهان صدای زنگ منزل خطیبی بلند می‌شود و همه خود را آماده می‌کنند. پسرعموی خطیبی درب را به سوی رئیس شهربانی باز می‌کند و بی‌درنگ رئیس شهربانی را به سالن پذیرایی هدایت می‌نماید. رئیس شهربانی پس از این که یک استکان چای می‌خورد و مدت نیم‌ساعت با مزینی و منزه صحبت می‌کند ناگهان با چشمان حیرت‌زده در میان چندگال چهارنفر که صورت خود را با دستمال بسته بودند اسیر می‌شود و یکی از آن‌ها قبیل از این که افشار طوس مجال حرکت داشته باشد هفت تیر کوچک او را از جیب شلوارش بیرون می‌آورد و آنگاه یک نفر چمدانی را به سالن می‌آورد و از داخل آن یک رشته طناب و چند دستمال بیرون کشیده. دست و پایش را محکم می‌بندند و سرتیپ منزه شیشه «کلروفورم» را از تری جیبش بیرون آورده جلوی بینی افشار طوس می‌گیرد و آنگاه نکه می‌دارد تا رئیس شهربانی بیهوش می‌شود و آنگاه با عجله یک آمبول به دست چپش می‌زند و خطاب به اطرافیان خود می‌گوید: پتو را حاضر کنید و دست در ساعت ده و بیست دقیقه چهار نفر چهارگوشه پتویی را که افشار طوس در آن قرار داشته،

گرفته از خانه خطیبی خارج می‌شوند و افشار طوس را در اتومبیلی که مقابل خانه آماده بود می‌گذارند در حالی که دو نفر مراقب بوده‌اند که کسی آن‌ها را نبیند و عابرین متوجه این توطئه نگردند.

قبلاً گفته بودند که تیمسار افشار طوس بعد از نوزده روز چند مرتبه در منزل بکی از خویشان خود با حسین خطیبی ملاقات نموده تا به وسیله او که با افسران بازنشسته مرتبط بوده موجبات رفع اختلاف دولت را با کانون افسران بازنشسته فراهم آورد و به آقای نخست‌وزیر یادآور شده بود که توسط حسین خطیبی مشغول اقداماتی برای رفع اختلاف دولت و افسران بازنشسته است و به همین جهت بوده که وقتی خبر مفقود شدن افشار طوس به اطلاع نخست‌وزیر می‌رسد ایشان می‌گوید که افشار طوس نام حسین خطیبی را آورده بود بنابراین ممکن است توطئه‌ای به وسیله همین شخص برای افشار طوس ترتیب داده شده باشد و طبق اظهارات شاگرد بقال نشانی خانه خطیبی به دست مأمورین می‌افتد.

حدود ۴۵ ساعت توطئه کنندگان افشار طوس را زنده نگه داشته‌اند تا با زجر و شکنجه اطلاعاتی از او کسب کنند و آنگاه در مقام خفه کردن او برمی‌آیند و این عمل فجیع به دست سه نفری که به دستور دکتر بقائی و سرتیپ مزینی و سرتیپ منزه مراقبت افشار طوس را به عهده داشته‌اند یعنی سروان بلوچ قرائی، افشار قاسملو، احمد آسپز قرائی انجام گرفته است. از طرفی توطئه کنندگان قصد داشته‌اند که پاره‌ای از متصدیان امور را خائف‌انگیز نموده، برآیند و به این ترتیب رعب و وحشتی در افکار عمومی به وجود آورده و موجبات سقوط دولت دکتر مصدق را فراهم کنند و دولتی به رهبری دکتر بقائی به وجود آورند.

از لابلای اظهارات مفصل آنان نیز چنین برآمده که اگر دکتر بقائی نخست‌وزیر می‌شده حسین خطیبی به وزارت فرهنگ می‌رسیده و سروان بلوچ قرائی پست ژاندری را عهده‌دار می‌شده. و سرتیپ مزینی و سرتیپ منزه و سرتیپ زاهدی وعده‌ای دیگر هم هر کدام در این کابینه خیالی پستی به فراخور حال خود می‌گرفته‌اند.

در این روز دیگر مسلم شده بود که به طور قطع عامل اصلی اجرای توطئه قتل رئیس شهربانی، سرتیپ بازنشسته علی اصغر مزینی بوده که مأمورین موفق شده بودند افزایی از او بگیرند. سرتیپ مزینی که تحصیلات نظامی خود را در فرانسه تمام کرده و در این زمان چهل و سه سال از عمرش می‌گذشته در آغاز همه چیز را انکار کرده بود ولی بعداً که جنازه کشف شد و مأمورین خبر کشف توطئه را در زندان به اطلاع او رساندند دچار یک نوع پشیمانی و

ادامه در صفحه بعد

اضطراب‌گردیده و دائماً فریادمی زده مرا یکشید، مرا یکشید. من قاتلم... احمد آشین هم پس از دستگیری وحشت واضطراب شدیدی از خود بروز داده و یک‌بار هم دست به خودکشی می‌زند. قبلاً سید مهدی میراشرافی نماینده درباری دوره هفدهم در جلسه علنی ۱۴ بهمن ماه ۱۳۳۱ مجلس شورای ملی گفته بود که «در ماه‌ها و هفته‌های اخیر عده کثیری از افسران جوان ارتش شاهنشاهی بازنشسته شده و بر روی تمام سوابق و فداکاری‌ها و جانبازی‌های این افراد قلم نه کشیده‌اند... اکنون به حکم قانون اختیارات، عده کثیری از افسران پاکدامن جوان ارتش بدون اعلام دلیل بازنشسته و خانه‌تثنین شده‌اند... در میان این عده افسران سی و پنج ساله و چهل ساله دیده می‌شوند که چند نفر آن‌ها به تازگی بزرگترین دانشگاه‌های نظامی جهان را طی نموده‌اند. و اما حسین خطیبی در سال‌های ۲۳ و ۲۴ عضو شورای متحده مرکزی حزب توده و یکی از دوستان رضا روستا بوده و پس از انشعابی که به رهبری خلیل مکی در حزب توده صورت می‌گیرد از حزب بیرون می‌آید تا این که حزب زحمتکشان به رهبری بقائی تأسیس می‌شود و خطیبی با این حزب شروع به کار می‌کند و چند سرمقاله هم در روزنامه شاهد می‌نویسد و سرانجام به عنوان رابط بین افسران بازنشسته و دولت توطئه علیه رئیس شهربانی در منزل وی به مرحله اجرا درمی‌آید.

طبق اظهار محافل شهربانی حسین خطیبی مرد مطلعی بوده و زندگی مرموز و مرفه‌ی داشته است. یکی از مأمورین تحقیق گفته بود که من مدت بیست سال است در رشته تحقیق و بازرجویی و نجسس مشغول کار هستم و متهمین زیادی را در مورد استنطاق قرار داده‌ام ولی هیچ‌کس را به زرنگی و کارکشگی حسین خطیبی ندیدم. او بسیار زیرک است و اگر شانس با ما همراهی نکرده بود در کمال مهارت کلیه مأمورین شهربانی و رکن دوم ستاد ارتش را از همان ابتدای امر گمراه می‌کرد درحالی که هیچ‌کس نمی‌فهمید عامل این گمراهی خود او می‌باشد.

پایان قسمت سوم "قتل فجیع افشارطوس"